

معلم ثانی فارابی

(۴)

مؤلف کتاب بحیره مینویسد که معلم ثانی در رساله تلویحات خود آورده است که شبی ارسطورا در خواب دیدم که ستایش افلاطون میگفت پرسیدم که هیچکس از فلاسفه بمرتبه افلاطون رسیده اند گفت نه بلکه بجزوی از هزاره نرو مرتبه او هم . پس جمعی را میشمردم و او ملتفت نمیشد چون سلطان بایزید و سهل تستری و مانند آنان را نام بردم خرم شد و گفت ایشان حکمای برحقند و از دانش های رسمی گذشته و به دانش حضوری پیوسته اند و گروه ایشان از انجاست که گروه ماست

ابن خلیکان نوشته که بر اثر نشر کتاب های فارابی بود که فلسفه ارسطو در میان مسلمین انتشار پیدا کرد و فلسفه افلاطون و سایر حکیمان یونان تحت الشعاع قرار گرفت !!

گویند فارابی سازی اختراع کرده بود که بتواختن او آهنگ های مختلف در شنوندگان تأثیرات گوناگون میکرد و دست ساز مذکور را قانون و یا آلتی شبیه باو دانسته اند . مترجم دانشمند کتاب کنز الحکمه مینویسد ؛ که از شیخ الزبیر نقل می کنند که می فرماید من کتابی بنام انصاف نوشتم و حکما را دو قسمت کردم فلاسفه شرق و فلاسفه غرب و میان این دو دسته در انتقاد و خورده گیری را کشوده پس از آن خودم میان آنها داوری کردم و این کتاب مشتمل بر بیست و هشت هزار مسائل فلسفه است این سینا در این کتاب پس از ستایش از عده از حکما می فرماید اما معلم ثانی فارس میدان حکمت و مبرز در انواع فلسفه بوده و اعتقاد من در حق او بیشتر از سایر

حکماست بلکه او را نمیتوان با کسی سنجید برای آنکه مقام او بالا تر
از پیشینیان است ؛

از کلمات ابونصر فارابی است که میفرمود در مقام و منزلت حکیم
ارسطو همین اندازه کافی است که واضح عام منطق و کامل گفته
است و مرتبه اش بجائی رسیده که عقل بشری از آن در شکفت است و
صاحبان عقل سلیم و ذهن مستقیم مرهون مت آن حکیم بزرگ می باشند و
ارسطو آنچه را که تصنیف نموده از فکر و قریحه خود اوست که
تا کنون هیچکس از فلاسفه نتوانسته خورده به او وارد کند و با انتقادی از
کلام او بگیرد و عموم متأخرین مرهون آراء و عقاید این فیلسوف هستند (۱)
در وجه انتساب فارابی میگویند فاراب دباری در ماوراء النهر سیحون از شهرهای
ترکستان بوده و ابن خلکان می نویسد فاراب را امروز اطرازمیگویند اما هنوز
معلوم نشده که در کدام ناحیه امروزی ترکستان می باشد

فلسفه فارابی

هنگامی که در تاریخ زندگانی معلم ثانی وقت کنیم خواهیم دید که
رشته زندگانی این حکیم که سیف الدوله همراهی های فراوان و بزرگ
با او میکرد قابل مقایسه با زندگانی شیخ الرئیس ابن سینا نیست و کاملاً
آشکار می گردد که چه تفاوت بسیاری با هم داشته اند و بوعلی همیشه در
سختی و مشقت بوده است .

در کتاب دائرة المعارف بریتانی نوشته اند که برهزکاری ابونصر
در اثر تاثیرات فلسفه افلاطونی جدید تولید شده بود و معلم ثانی دارای فلسفه
مخصوص که در آراء و عقاید او تأثیری داشته باشد نبوده است و بهترین شناسائی
برای شخصیت فلسفی حکیم همان تالیفات فلسفی اوست که در رساله های پراکنده

(۱) تاریخ الحکماء تالیف شهر زوری

نوشته شده و معروفترین کتابی که از فارابی بدسترس میباشد (کتاب احصاء العلوم) است که در این کتاب علوم را تعریف به اغراض آن نموده و کسی پیش از او بعد از او این شیوه را مراعات ننموده .

حکیم ابونصر این کتاب مختصر علوم را به ششبخش تقسیم کرده ۱ - علم لغت ۲ - علم منطق که در آن از خطابه و جدل بحث میشود ۳ - ریاضیات که مشتمل بر هندسه و حساب و مبحث نور و فن نجوم و موسیقی و جراثقال و در علم نجوم علم هیئت و کمانت و احلام داخل می شود و هم علم جواهر و هواء ۴ - علوم طبیعی که شامل ده بخش است ۵ - علوم مدنی ۶ - علم کلام و ماوراء طبیعت .

این ترتیب و تقسیمی که حکیم ابونصر نموده خیلی شباهت بتقسیم علوم و دانش هائی دارد که علماء اروپا آن را تقسیم نموده اند . چنانکه معلوم میشود فارابی علم منطق و ریاضیات و بسیاری از علوم مجردة را در سه نخست قرار میدهد پس از آن علوم محضه و پس از آن علوم اجتماعی را مینویسد و کسانی که مطالعه به کتاب های فارابی و تقسیمات علوم او می نمایند خواهند دید که ابونصر تفاوتی بین علوم و بین اصول و فروع آن ها قائل شده است همان گونه که کانت فیلسوف در تقسیم علوم نوشته و پس از آن هربرت اسپنسر فیلسوف مشهور انگلیسی آنرا تهذیب و روشن ساخته است .

حکماء غرب می گویند که حکیم ابو نصر در تألیفات خود علوم و صناعت هارا باهم مخلوط و اساطیر و حقایق را بهم آمیخته و آن هارا از مظاهر طبیعت و عقل می داند و ذاتی و غیرذاتی را باهم درمی آمیزد و هر کدام از آنرا جدا نمیسازد . فارابی در کتاب سیاست مدنی خود مسالك و معتقدات استاد

خود ارسطورا شرح داده و وجود نفس منفرد را منکر شده و ابن رشد اندلسی در این خصوص می گوید که آنها وحدت ارواح دارند . حکیم ابونصر در مسائل ماوراء طبیعت پیروی از مذهب مشائی ها کرده که اصحاب مذهب افلاطونی جدید هم این مسلک را پیموده و کتابهای ارسطورا شرح کرده اند و در تمیز بین واجب و ممکن می گوید فرض ضروری بودن وجود عالی واجب تمام موجودات را باو بازگشت میدهد و یک زندگانی همیشگی و یک دانش همیشگی و قدرت همیشگی و خوبی همیشگی را دار است و دارای یک بگانگی مطلق و دارای ماهیت ممیزه نیست .

دائرة المعارف بریطانی می نویسد در اینجا پرسش می کنیم چگونه عالم باتناقض و شاخ و برگهای زیاد آن لانهایه میباشد که صادر از این موجود مطلق فرض میشود در این جااست که ما فارابی را افلاطونی دانسته و در این خصوص می گوید موجود مطلق عالم بذات میباشد و باین علم عقل اول می باشد و در این خصوص توضیحی نداده که عام بذات چگونه قبول انفصال از موجود واجب نمیکند ولیکن فارابی در این خصوص و در تمام مراتبی که نوشته قائل بعلم بذات میباشد . مؤلف دانشمند رساله فلسفه الائتماد فلسفه فارابی را با عباراتی خیلی موجز و مفید نوشته که ماعیناً کلام او را در اینجا نقل می کنیم « فارابی موجود را اولاً بر دو قسم نموده واجب و ممکن می گوید ممکن آنست که هرگاه او را غیر موجود فرض کنیم محالی لازم نیاید و موجودات ممکنه نمیتوانند بروندالی غیر الزمیه و الا تسلسل لازم آید بلکه ناچار است از انتهای بموجودیکه او واجب لذاته است و اما واجب آنست که از فرض عدمش محال لازم آید و علتی هم برای وجودش نیست بلکه او علت تمام موجودات است و این موجود و یا این علت العلل خالی است از جمیع تقابص و منزّه است از تمام شوائب امکانیه و لوازم اجسام مادی

نه برای او جنسی و نه فصلی است و نه برهانی زیرا او برهانست برای جمیع اشیاء
 قه و ازلی و ابدی و او خیر محض است و عقل و معقول و عاقل صرفست .
 می گویند افعال حق معلل بقرض نیست و صدور موجودات از او نه از راه
 طبع است بلکه ظهور اشیاء از حق بواسطه علم ذاتی اوست ؛ پس علم حق
 علت وجود موجودات است یعنی معطی وجود ابدی است و واضح عدم مطلق .
 ابونصر مسئله (الواحد لا یصدر عنه الا الواحد) را باین نحو می فرماید که
 نخستین مبدعات از حق عقل اولست که واحد بالعدد است و لکن کثرت
 در مبدع اول بالعرض پدید آید زیرا که ممکن الوجود بذاته است و واجب
 الوجود بالاول بواسطه آنکه عالم است بذات خود و عالم است بمبدء اول
 و از عقل اول پدید آمد عقل ثانی و فلک اعلا و همکذا تا برسد بعقل فعال مجرد
 از ماده ، فارابی در خصوص عقول معتقد است که انواع متخالفه می باشند
 به این معنی که هر کدام نوع علیحده است و عقل اخیر سبب وجود نفوس
 ارضیه و عناصر اربعه است و افلاک را طبیعت خامسه می داند و می فرماید خرق
 و الیتام در افلاک جایز نیست و هم چنین ثقل و خفت و حرارت و برودت یعنی آنچه
 که از خواص و لوازم عالم طبع است افلاک از آنها منزهند . میفرماید عقل صاحب
 نفوس ناطقه و دارای معلومات کلی و جزئی میباشد و حرکات افلاک مستدیر است
 یعنی حرکات دوری عشقی برای تشبه بمبدء دارند و دارای تخیلات جزئی
 نیز هستند که همین تخیلات جزئی سبب تغییر ارکان اربعه و ظهور کون
 و فساد در عالم طبیعت شده ،

فارابی اجسام را مرکب از هیولی و صورت میداند و جزء لا یتجزی را
 که مذهب ذیمفراطیسی است باطل کرده و در خصوص مکان مسلک جمهور
 حکماء را معتقد است که عبارت است از سطح باطن جسم حاوی که مماس است
 با سطح ظاهر جسم محوی .

می گویند نفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاات سعادت و شقاوت پس از مرگ راجع بنفس است پس قول افلاطون که قائل بوجود نفس است قبل از بدن و قول انتقال نفس از جسدی به جسد دیگر همان طوری که تناسخون می گویند هر دو باطل است

قول علامه شهر زوری مؤلف کتاب بسیار نفیس تاریخ الحکماء حکیم فارابی در خصوص کسانی که طالب علوم حقیقیه و فنون الهیه می باشند چنین وصیت فرموده کسیکه شروع در حکمت نماید و بخواهد در زمره فلاسفه محسوب گردد باید مراعات شروط و آداب آنرا بکند اول باید در حال جوانی باشد و صحیح المزاج باشد و متادب با آداب نیکان دوم بساید بی نهایت عفاف و زاهد و متقی و صادق القول و معرض از فسق و فجور و غدر خیانت و مکرو و حيله باشد سوم باید قبل از شروع بحکمت از خواندن علوم دیانت و لغت و احکام شریعت فراغت حاصل نموده باشد چهارم باید هیچ رکنی از ارکان شریعت را ترك نکند و هیچ ادبی از آداب دیانت را فراموش ننماید پنجم باید علماء و حکماء را بزرگ دارد و از تکریم و تعظیم آنان خود داری نکند ششم باید برای هیچ يك از متاع دنیا قدر و قابلیت قائل نگردد فقط همش مصروف به علم و اهل آن باشد هفتم آنکه حکمت را حرفه خود قرار ندهد . اگر کسی واجد این شرائط نباشد حکیم زوراست نه فیلسوف شکور .

از جمله کلمات او است که فرموده هر کس اخلاقش را بواسطه علمش مهذب نکرد سعادت مند در آخرت نیست نهایت سعادت و خوشبختی بمکارم اخلاق است هم چنانکه تمامیت درخت بمیوه است . هر کس مرتبه نفس خود را بالاتر از آن که هست بنماید مجرور می ماند از رسیدن بکمال لایق خود . تا تمام

مرتضی مدرسی چهار دهی